شناخت مباني فكري فرقه تكفيري وهابيت و تاثير آن بر واگرايي مذهبي در جهان اسلام

شناخت مباني فكري فرقه تكفيري وهابيت

و تاثير آن بر واگرايي مذهبي در جهان اسلام

*دكتر مهدي ناظمي اردكاني

**دكتر محمد جواد الوندي

***محمد باقر منصورزاده

چكيده

در پژوهش حاضر سعي مي شود با مشخص نمودن شاخص هايي همچون عقل گريزي و ظاهربيني براي فرقه وهابيت ،تاثير آن را بر واگرايي مذهبي در جهان اسلام مورد تبيين قرار دهيم .مهم ترين شاخص براي واگرايي مذهبي در جهان اسلام نيز پديده خشونت و تروريسم تعريف شده است ،كه در جريان هاي تكفيري هم چون القاعده و طالبان تبلور مي يابد .يافته هاي پژوهش حاضر كه مبتني بر چارچوب تبار شناسي فوكو تنظيم شده است ،َحاكي از اين مي باشد كه در برهه هايي از تاريخ انديشه اسلامي هم چون روي كار آمدن

انديشه هاي ابن حنبل ،ابن تيميه ،و محمد بن عبدالوهاب همواره قدرت هاي سياسي نقش بسزايي ايفا نموده اند.در واقع اين قدرت سياسي بوده است كه مولد دانش و انديشه اين چهره هاي تاثير گذار در جهان اسلام بوده است .

واژگان كليدي : فرقه وهابيت ،عقل گريزي ،خشونت ،واگرايي مذهبي ،تبار شناسي فوكو

*عضو هيئت علمي دانشگاه امام حسين (ع)

**عضو هيئت علمي دانشگاه امام حسين (ع)

***نويسنده مسئول : محمد باقر منصورزاده دانشجوي دوره دكتري تخصصي انديشه سياسي واحد علوم و تحقيقات تهران

بيان مسئله

انديشه فرقه وهابيت و حركتهاي منبعث از آن در جهان اسلام تحركات گسترده اي را در طول دهه هاي اخير بوجود آورده است به گونه اي كه نظر اكثر سياستمداران جهان اسلام و نظام بين الملل را به خود معطوف داشته است.

اين جريان تكفيري توانسته است با اقدامات خود در برخي از كشورهاي اسلامي، در قالب گروهها و حركتهاي راديكال نيروهاي عمده اي را به خود جذب كرده و در خدمت اهداف تندروانه خود به كار بگيرد.

اين جريان با تحركات خشونت آميز خود به جنگهاي مذهبي و نا آراميهاي اجتماعي در جوامع مختلف دامن زده، كه گروه داعش يكي از شديدترين وجوه اين تفكر متحجرانه مي باشدواتفاقا به صورت مستيم و غير مستقيم از جانب حكومت آل سعود و ايالات متحده و انگلستان حمايت مي شود.

نگارنده اين سطور با توجه به موضوع بحث معتقد است براي شناخت ريشه هاي سياسي و تاريخي اين تفكر مي بايست بازخواني مجددي از تاريخ انديشه و تاريخ سياسي اسلام از زمان حكومت بني اميه و بني عباس به بعد داشته باشد به عبارت ديگر به نظر مي رسد كه شكل گيري اين جنبش در قرن 17-18 ميلادي ، آن هم در جامعه عربستان و به ويژه ناحيه نجد ،مبتني بر ويژگي هاي خاصي مي باشد كه به طور خلاصه در بعد تاريخي بايد به آراي ابن حنبل و ابن تيميه (به عنوان آبشخوران اصلي تفكر محمد بن عبدالوهاب) در عرصه نظري و ايدئولوژيک و نيز حكومت هاي بني اميه و بني عباس معطوف نمود.

در مبحث ريشه هاي سياسي نيز بايد تبيين نمود كه چه عواملي منجر شد به آن كه زمينه رشد و تكوين افكار محمد بن عبدالوهاب در جامعه عربستان كه آن زمان بخشي از امپراطوري عثماني بود فراهم شود .به طور كلي دو ديدگاه در تحليل جريان وهابيت بويژه در بعد سياسي آن وجود دارد . ديدگاه اول با استناد به كتابهايي چون خاطرات مستر همفر و يا تاريخ آل سعود ، ابن عبدالوهاب و آل سعود را دست پرده استعمار انگليس و يا مورد حمايت يهوديان مي داند و همه مسائل را با خارج و بيگانگان مرتبط مي داند و با غفلت از زمينه ها و مسائل داخلي به دنبال يافتن انگيزه هاي مذهبي و اصلاحي براي اين جنبش نمي باشند .تمركز ديدگاه دوم بر اين است كه جنبش وهابيت يک جريان اصلاح طلبي ديني با انگيزهاي مذهبي مي باشد .كه تاثيرات مهمي را بر تاريخ جهان اسلام گذاشته است . در يک نگاه عميق تر به نظر مي رسد با توجه به وضعيت خاص جهان اسلام در قرون 17-18 يافتن پاسخ مناسب را براي عوامل شكل گيري اين جنبش بايد در عرصه هاي گوناگون تاريخي و سياسي بررسي نمود ، تا بتوان به درستي نقش اين جريان را بر عدم اتحاد و انسجام در جوامع اسلامي و واگرايي آن ها مورد تجزيه و تحليل قرار داد . شناخت فرقه ها و تفكرهاي گوناگون به ويژه در عرصه دين اين اهميت را دارد كه محققان را با زواياي عقلاني و صحيح دين آشنا مي سازد . جريان تكفيري وهابيت با تعريفي كه از نگاه خود نسبت به اسلام و آموزه هاي آن ارائه مي دهد ، مناسبت چنداني با تفكرات ناب محمدي ندارد.به همين علت اين پژوهش بر آن است كه به طور صحيح ريشه ها و عوامل انديشه اي اين جريان را تبيين نمايد تا تصوير مطلوب و مقبول تري از دين مبين اسلام ارائه نمايد .يكي از چالش هاي مهم اين تحقيق بررسي و تبيين ريشه هاي فكري مي باشد كه در مجموع باعث شده است كه اين انديشه افراط گرايانه به تدريج در جهان اسلام شكل بگيرد و در قالب يكي از حركت هاي اسلامي در بين اهل سنت رواج پيدا كند و به عنوان يک ايدوئولوژي حكومتي مستقل در عربستان تعين و از حمايت غير مستقيم ،آمريكا و انگليس برخوردار شود . در اين پژوهش در پي يافتن پاسخ به اين سئوالات مي باشيم :

1- مباني فكري فرقه وهابيت چيست ؟

2- فرقه وهابيت چگونه بر واگرايي مذهبي در جهان اسلام موثر بوده است ؟

پيشينه ادبيات موضوع پژوهش

كتاب وهابيت ،مباني فكري و كارنامه عملي آن يكي از آثار و تاليفات آقاي جعفري سبحاني در اين عرصه مي باشد .اين كتاب به تحليل مكتب وهابيت پرداخته است و حقايق علمي را اين فرقه را به زبان ساده بيان نموده است .موضوع اين كتاب ،تشريح مباني فكري وهابيت بوده و برخي از جنايات عملي آن را مورد بحث قرار ميدهند .اين كتا ب در سال 1387 توسط انتشارات دانشگاه امام صادق به چاپ رسيده است .

كتاب كالبد شكافي عقايد وهابيت منبع ديگري است كه توسط حميدا رفيعي به رشته تحرير در آمده است و به موضوعاتي هم چون توحيد از ديدگاه وهابيت ، وهابيت و سنت پيامبر ،وهابيت ومتون اسلامي و موضوعات ديگري مي پردازد .

احمد علي خسروي در كتاب بررسي وهابيت و ريشه هاي تاريخي وهابي گري به دنبال بررسي عوامل گسترش اين فرقه است و هدف آن جلوگيري از ايجاد و رشد اين فرقه در ميان جوامع اسلامي عنوان مي شود.

اكبر اسد عليزاده در مقاله اي با عنوان ،ريشه هاي تاريخي و نحوه شكل گيري وهابيت به بررسي زمينه ها و عوامل گسترش اين فرقه مي پردازد .اوبه خوبي به بررسي ريشه هاي فكري اين جريان از جمله ابن تيميه ،عبدالوهاب و هم چنين ارتباط اين فرقه با عربستان سعودي و دولت هاي استعماري پرداخته است .

از ديگر منابع مطرح در زمينه فرقه وهابيت ميتوان به كتاب جنبش هاي اسلامي معاصر به قلم دكتر سيد احمد موثقي و هم چنين كتاب تاريخ انديشه هاي سياسي در اسلام تاليف آنتوني بلك اشاره نمود .

چارچوب نظري پژوهش

از لحاظ نظري مطالعات در حوزه انديشه سياسي اسلامي به ويژه در دوره ي ميانه، از ديدگاه هاي متعددي انجام گرفته است اما اكثر آنها به لحاظ معرفت شناسي، بر مبناي تقدم دانش بر عمل و يا قدرت استوار بوده است و با فرض اصالت دانش و فراتاريخي بودن عقلانيت سياسي به اين نتيجه مي‌رسيم كه آن دانش خاص قابليت تبلور در دوره هاي ديگر تاريخ را نيز داشته است. (ديناني، 1389: 77) در مقابل اين جريان بزرگ از انديشه هاي اسلامي كه بر تقدم دانش بر قدرت تأكيد نموده اند، انديشه هاي ديگري نيز وجود دارند كه بر تقدم و تفوق قدرت اراده بر دانش معتقدند. (فيرحي، 1385: 13)

در پژوهش حاضر مبناي نظري و تئوريک خود را بر اساس ديدگاه دوم تحليل مي‌كنيم. لازمه اتخاذ مبناي دوم، وارونه سازي تمام تصورات و فرضيه‌هايي است كه از نگاه نخست به چشم مي‌آيند. ترديدي نيست كه وقتي اراده بر دانش و عمل بر نظريه مقدم مي‌شود، دانش و عقلانيت و تفكر موقعيت فرا تاريخي خود را از دست داده و از مقام معيار حقيقت و ملاک مشروعيت به آيينه تمام نماي قدرت در هر دوران

تنزل مي‌يابد.

اين انديشه و تفكر كه وامدار نظريه فوكو مي باشد ،وقتي براي انديشه اسلامي جالب‌تر مي‌شود كه بدانيم برخي از دانشمندان عقلگراي مسلمان چون جا حظ (255 ه.ق) در دوره ميانه بر تاثير پذيري دانش از شبكه قدرت اجتماعي تأكيد داشته اند (دييناني، همان: 79). مهمترين نظريه فوكو را در اين مورد مي توان در تبار شناسي خلاصه كرد.

تبار شناسي مي تواند چارچوب نظري تبيين كننده اي نسبت به موضوع تحقيق باشد. مسئله اصلي در تبار شناسي فوكو اين است كه چگونه انسان ها با قرار گرفتن در درون شبكه اي از روابط قدرت و دانش به عنوان موضوعي نهايي مورد مطالعه قرار مي گيرند . (صالحي زاده :1390 ،131)

نگارنده معتقد است تكوين انديشه وهابيت به عنوان يک تفكر و انديشه و در واقع فرقه محصول قرار گرفتن در شبكه اي از روابط قدرت ميان قدرت هاي استعماري و در راس آن بريتانيا و خاندان آل سعود بوده است ،كه توان عرض اندام به شيخ بد طينت آل وهاب را داده است و به همين علت چارچوب نظري پژوهش بر اساس تبار شناسي فوكو تبيين گرديده است .

مبارزه پرشور و فراگير محدثان و فقيهان

بر پايه گزارشهاي بسيار، يكي از رسالتهاي اصلي و مهم فقها و محدثان اهل سنت در قرون نخستين، مبارزه بامعتزله و متكلمان و به تعبير خود آنها بدعتهاي ديني بوده است. معتزله به عنوان سردمداران كلام نه تنها با بيان برخي از ديدگاههاي كلامي و افراط در عقل گرايي، به مخالفت اين دسته با كلام و تفكر عقلي انگيزه بيشتري مي دادند، بلكه احياناً با نيشهاي قلمي و زباني خود عليه حاملان فقه و حديث خشم آنان را بيشتر مي كردند.

طبيعتاً نفوذ و اقتدار سياسي اجتماعي و حرف شنوي مردم از فقها و محدثان كه با امور عيني و مسائل مورد ابتلاي زندگي مردم سروكار دارند، از معتزله كه به صرف مسائل عقلي روي آورده بودند بيشتر بود و اين مهم توانست تا حدود زيادي معتزله را از صحنه اجتماع بيرون كند. از اين جهت بود كه خشونت و فشار معتزله بر اهل فقه و حديث در برهه اي از زمان، عواطف فراواني را به نفع فقها و محدثان و به ضرر معتزله برانگيخت و افراد مورد ظلم را قهرمان ساخت، اما فشار و خشونت بر معتزليان كه بيشتر از همه بود عكس العملي را در پي نداشت. علاوه بر اين دو عامل، ظهور فرد ميانجي و اصلاح طلبي چون ابوالحسن اشعري كه خود قبلاً از معتزله بود و مكتبي به دور از افراط و تفريطهاي هر دو گروه اهل حديث و معتزله ارائه كرد، توانست ضربه اصلي را بر اين گروه وارد كند. از اين روي بود كه

فقها و محدثاني نظير سفيان، مالک شافعي، ابويوسف و ابن حنبل در آن زمان نه تنها به تحريم کلام و مباحث عقلي مي پرداختند و توجه به اين مباحث را گناهي نابخشودني و به سان شرک تلقي مي کردند، بلکه متکلمان به ويژه معتزله را گمراه و زنديق و سزامند تازيانه و حبس مي دانستند.(لمبتون ،1389 -135-133)

اهل حديث

در آراي اهل حديث گرچه اختلافات فقهي مذاهب سني مقبول قلمداد مي شود اما راه درست همانی معرفي مي شود که احمد بن حنبل در پيش گرفته بود؛ يعني از ديدگاه اين روايت، اعتماد به حديث و تکيه بر مذهب "سلف صالح" و نه اجتهادات مذهبي فقيهان مختلف. در اين ديدگاه همه ابعاد تمدن، فرهنگ و ديانت اسلام فروکاسته مي شود به حديث و احياي "مذهب حديث". در اين ديدگاه نه تنها فلسفه و کلام ورزي مطرود است؛ بلکه حتي مذاهب مختلف تصوف که در اساس بر بستر مذاهب مختلف اهل سنت باليدند و رشد کردند نيز مشروعيتي ندارند. سلفيان و وهابيان نه تنها با معتزله و شيعه مخالفند؛ بلکه ابوالحسن اشعري را که خود ستايشگر احمد بن حنبل نيز بود بر نمي تابند و مذهب اشعري را با محک مذهب حديث نقد مي کنند.(فاخوري ،همان :154 -152)

در اين ديدگاه در يک کلمه همه کساني که به هر مرجعيتي فراتر از حديث و سنت سلف صالح مي انديشند و باور دارند و يا در شمار شيعيان و تصوف هستند را نمي پذيرند (طباطبايي ،همان :147)

1)آراي ابن حنبل در فقه اهل سنت

واقعيت اين است که نه تنها سلفي گري ناچار است تحولات تاريخي مذاهب مالکي و شافعي و حنفي را در نظر نگيرد و سنتهاي فقهي و اعتقادي هزار ساله اين مذاهب را که در بستري تاريخي هويتهاي متحولي يافتند تنها با نوعي ساده انديشي ايدئولوژيک به مذاهبي سلفي محور تقليل دهد بلکه همچنين وهابيت و سلفي گري حنبلي همين کار را با مذهب تاريخي حنبلي و احمد بن حنبل و حتي با ابن تيميه نيز ناچار بوده انجام دهد و عملاً نيز چنين کرده است؛ به نحوي که امروزه از ديدگاه محققان جديد اين مسئله پوشيده نيست که ما دو ابن تيميه و دو احمد بن حنبل داريم؛ يکي آنچه در بستر تاريخي خوانده مي شده و يکي آنچه مذهب سلفي جديد علاقمند است از آن دو شخصيت ارائه دهد. (رباني گلپايگاني ، 1385 : 3 -1)

2)تصوير واقعي احمد بن حنبل و شکل گيري مذهب حنبلي

تصوير واقعي تر از احمد بن حنبل را بايد با بازگشتي به آثار و منابع تاريخي و مذهبي دوران

او جستجو كرد. در طي يكي دو دهه اخير مهمترين منابع حديثي، فقهي، تاريخي و اعتقادي مرتبط با شخصيت احمد بن حنبل مجال انتشار يافته است. بر اساس همين منابع، تحقيقات تاريخي به ويژه در مغرب زمين درباره شخصيت و انديشه احمد بن حنبل در چند دهه اخير بعد از دهها سال بي اعتنايي به تفكر و فقه حنبلي مجال ظهور يافته است؛ درباره خود او و زندگيش، مناسبات وي با ديگر مكتبهاي كلامي و فقهي، مناسباتش با خليفگان عباسي و از آن جمله نقش تاريخي او در واقعه "محنه" و رويارويي با سه خليفه عباسي، مأمون، معتصم و واثق در جريان بحث درباره موضوع "مخلوق بودن قرآن"، واكنش نه چندان همدلانه او به خليفه متوكل عباسي كه بر خلاف اسلاف خويش جانب اعتقاد احمد بن حنبل و همفكرانش را گرفت (لمبتون ،همان).

3-ابن حنبل؛ نماينده سنت گراترين جناح اصحاب حديث

احمد بن حنبل (164-241 ه . ق) از نقطه نظر مذهبي و اعتقادي و آموزشهاي ديني وابسته به گرايش و طيف "اصحاب حديث" بود. اصحاب حديث هم با "اصحاب رأي" در مسائل فقهي اختلاف نظر داشتند و هم با متكلمان و گرايشهاي كلامي ارجائي و معتزلي در مسائل اعتقادي سخت مخالف بودند. با همه اين احوال اصحاب حديث همه يكدست نبودند ، و احمد بن حنبل با وجود احترامي كه در ميان عامه اصحاب حديث و حتي گرايشهاي نزديک به مذهب امام شافعي داشت با ديگر نمايندگان اصحاب حديث بغداد تفاوتهايي داشت. اين تفاوتها به ويژه در طي واقعه "محنه" نمود بيشتري يافت و از او نماد مقاومت در برابر خواست خليفه را از يک سو و نماينده سنت گراترين جناح اصحاب حديث و در واقع نماينده اصيل ترين شكل تبعيت از "سنت" و دوري از انواع "بدعت" در ميان ايشان از ديگر سو شكل داد . (جعفريان ، 1379 :145)

4- پيروي از "سنت" و مبارزه با بدعت ؛مهمترين آموزه هاي ابن حنبل

مهمترين آموزه هاي او علاوه بر تأكيد بر دوري از كلام ورزي و تعاليم متكلمان و يا اصحاب رأي ، آموزشهاي او درباره زهد ورزي و ورع است؛ به گونه اي كه مي توان يكي از مهمترين خصيصه هاي شكل دهنده هويت اوليه حلقه شاگردان احمد بن حنبل را كه به تدريج در طي يكي دو سده آينده به مذهب احمد بن حنبل و "مذهب حنبلي" نامدار شد، تأكيد بر زهد ورزي دانست. او با گرايشهاي صوفيانه اي كه آنان را بر تبعيت از "سنت" نمي دانست سخت مخالف بود. براي احمد بن حنبل يک معيار مهم در همه چيز، در باور و در عمل حرف نخست را مي زد: تبعيت از "سنت" و اجتناب از انواع "بدعت. به گواه غالب انديشمندان و متفكران سهم ابن حنبل در تكوين و تاسيس فرقه اهل حديث بيش از همه اهالي اهل سنت مي باشد .(جعفريان ،همان :163) سنت" باوري احمد حتي او را به مخالفت با پاره اي از گرايشات اجتهادي برخي از علماي اهل سنت نيز وا مي داشت و در اين راستا تأكيدي فراتر از آنچه آن ها بر حديث

داشتند باور او را در فقه شكل مي داد؛ با اين همه تلاش براي نشاندن او در جايگاه "فقيه اصحاب حديث" و در نهايت تشكيل مذهبي فقهي به نام او بيش از آنكه مرهون وجود او باشد مرهون تحولي تاريخي و تلاشهاي وفاداران او بود كه زمينه هاي سياسي و اجتماعي يكصد سال بعد بغداد به آنان اين فرصت را داد تا از گفتارها و "روايات" مختلف احمد، "مذهب" او را برسازند. سيره نويسان حنبلي احمد بن حنبل، او را بر خلاف آنچه مخالفانش و حتي از ميان سنيان مي خواسته اند از وي به تصوير كشند شخصيتي مي دانند كه به ويژه با نقشي كه در "محنه" و در مقاومت در برابر اراده خلافت عباسي از خود نشان داد و نيز به دليل تأكيدي كه بر مقابله با "بدعت" ها داشته است موجبات احياي اسلام را فراهم كرده است. بدين ترتيب او نماينده اصيل تفكر "سنت" محوري قلمداد مي شود كه از يک سو با خلافت عباسي دورانش كه از بدعتگرايان حمايت مي كرد و باور "خلق قرآن" را به تبعيت از معتزليان ترويج مي نمود؛ از ديگر سو با تأكيد بر "سنت" و نفي "بدعت" نه تنها با گروههاي مختلف "اهل كلام" و از همه مهمتر معتزله مقابله كرد و در نهايت موجب تضعيف و نابودي آنان در گذر زمان شد بلكه حتي با كساني در درون اردوگاه اصحاب حديث كه به انحاي گوناگون، از نقطه نظر احمد بن حنبل به كلام ورزي و يا انواعي از بدعتهاي معتزله و اهل كلام آلوده شده بودند مخالفت خود را ابراز كرد. بدين ترتيب از نظر ايشان او نماينده باورمندي به "مذهب سلف" است.(رضواني :1384 ، 511)

5-حنبلي گري به مثابه نماينده عقيدتي اصحاب حديث

دهها سال و بلكه يكي دو قرني گذشت تا آنكه حنابله به تدريج دست برتر را در كنترل گروههاي فشار و ساماندهي آنان عليه معتزله و شيعه در بغداد يافتند و با سازماندهي اجتماعي و سياسي و مذهبي خود در طي روندي تاريخي توانستند حنبلي گري را به يک مذهب به مثابه نماينده فكري و عقيدتي اصحاب حديث تبديل كنند و آن را نماينده تمام عيار "مذهب سلف" قلمداد نمايند. به ديگر سخن درست است كه مقاومت احمد بن حنبل در برابر تحميل عقايد معتزليان از سوي دستگاه خلافت، قدرت اصحاب حديث را فزوني بخشيد و آنان را هويتي متشخص در برابر ديگر گروههاي رقيب داد، اما تبديل شدن مذهب اعتقادي احمد بن حنبل به مذهبِ "مختار" اصحاب حديث و همچنين معرفي فقه او به عنوان يک مذهب فقهي در كنار ديگر مذاهب فقهي اسلامي حاصل دو سده تلاش پيگير بود؛ دوراني كه آغاز آن همراهي و همدلي جانشين خليفه واثق، يعني المتوكل با آنان بود و به ويژه با شكل گيري جريانهاي اجتماعي و گروههاي فشار در ميان اقشار عامه بغداد و از آن جمله گاه در شكل مقابله با دستگاه خليفه و يا قدرتهاي مستقر پايتخت (مانند آل بويه) و تبديل شدن پيروان احمد بن حنبل به تهديدي در برابر سلطه سياسي و در برابر قدرتهاي ديني و مذهبي گروههاي ديگر متخاصم (و از آن جمله شورشهاي كساني مانند ابو محمد بربهاري و همچنين اقدام خليفه القادر در سال 420 ق در تحميل اعتقادات حنبلي گرايانه و مقابله سخت با شيعه و معتزله) ادامه يافت و در نهايت در كنار ديگر عوامل به استقرار و تثبيت "مذهب حنبلي"

منجر شد. (رضواني :همان)

ترديدي در اين نيست كه احمد بن حنبل يک عقيده مند به مذهب "سلف صالح" بود اما او را نمي توان يک "سلفي" دانست، چرا كه مذهب سلف با او و در جريان محنه و در بستري از تحولات تازه هويت مستقل گرفت. او چه در هنگام مبارزه اعتقادي و مخالفت با گروههايي كه به نظرش "اهل بدعت" بودند و چه در روند مقابله با دستگاه خلافت عباسي آنگاه كه عباسيان در جريان محنه قصد داشتند اراده خود را بر بخشي از نمايندگان طبقه "اهل علم" تحميل كنند و چه در تأكيد خودش و حلقه هوادارش بر زندگي بر مدار "زهد" و "ورع" تنها به يک چيز مي انديشيد و بايد او را نماينده آن تفكر به شمار آورد و آن "پاک انديشي" ديني بود و مقابله با هر گونه تفسير و "تأويل" دين و شريعت در قالب تأملات مختلف كلامي و محافظتش بر ظاهر الفاظ شريعت بي هيچ كم و يا زياد. او فضاي فكري و مذهبي و سياسي و اجتماعي بغداد را در عصر "نهضت ترجمه" انحراف از دين و "سنت" و خطري اساسي براي بنياد شريعت و مقابله با وضع موجود را وظيفه اصلي خود براي بازگشت به پاک انديشي ديني و "خلوص" مذهبي مي دانست.(رضواني ،همان :517)

احمد هر گونه بحث درباره آنچه در سنت آمده بود را ناروا مي انگاشت و حتي پرسش از كيفيت و جزئيات آنچه مدلول الفاظ حديث بود را اگر به معني دخالت دادن عوامل بيگانه و از آن جمله سازو كارهاي خرد انساني در امر قدسي مي ديد را برنمي تابيد . بنابراين حتي به شاگردانش مي گفت مخالف "مخلوق" دانستن قرآن باشيد چرا كه سلف چنين گفته است اما اجازه نداريد بگوييد قرآن "قديم" است، چرا كه اين نيز خروج از دايره الفاظي است كه به ما رسيده است. تنها بايد گفت قرآن غير مخلوق است؛ همين و بس بدون هيچ گونه تفسيري. (رضواني :همان)

شيوه و مسلک ابن تيميه

پدرش او را براي رسيدن به اجتهاد و نشستن بر كرسي درس آماده كرد. تا آن كه بعد از وفات پدرش بر كرسي تدريس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمينههاي مختلف؛ از قبيل: تفسير، فقه و عقايد گسترش داد. لكن به خاطر كج سليقگي و انحرافي كه داشت درصدد مخالفت با عقايد رايج مسلمين برآمد و با تمام مذاهب رايج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتاوا و نظرات اعتقادي و فقهي اش براي او مشكل ساز شد. در جواب نامهها و سخنان خود اعتقاداتش را كه با عقايد عموم مسلمين سازگاري نداشتــ از قبيل تجسيم، حرمت زيارت قبور اوليا، حرمت استغاثه به ارواح اولياي خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و ... ابراز ميكرد.وقتي افكار و عقايد او به علماي عصرش رسيد با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت كردند.

ابن تيميه در سال 718 هـ.ق در شام، كرسي تدريس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نيز فتاوا و عقايد نادر خود را مطرح نمود. اين خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاكم رسيد، او را خواستند و در قلعهاي به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشوراي سال 721 هـ.ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال 726هـ.ق بر كرسي تدريس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افكار خود و نشر آن، در همان قلعة سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدّت مشغول تصنيف شد، ولي بعد از مدتي از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع كتاب، قلم و دواتي كه نزد او بود، از او گرفته شد. (لمبتون ،1389 :369) يافعي ميگويد: ابن تيميه در همان قلعه از دار دنيا رفت؛ در حالي كه پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و كاغذ محروم شده بود.

عصر ظهور ابن تيميه

پيشرفت اسلام در اروپا و شكست اندلس براي غرب صليبي بسيار تلخ و ناگوار بود، ولذا آنان را به فكر و انديشة انتقام واداشت و در سالهاي پاياني قرن پنجم، پاپ روم، با فرمان حمله به فلسطين (قبلة اول اسلام)، صدها هزار مسيحي بر افروخته از كينة ديرينة صليب بر ضد توحيد از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگهاي مشهور صليبي كه حدود 200 سال (690-489) به طول انجاميد، ميليون ها كشته و زخمي بر جاي گذاشت. در همان زماني كه مصر و شام سخت با صليبيان درگير بودند، امت اسلامي با طوفاني مهيبتر؛ يعني حملة مغولان به رهبري چنگيز مواجه گرديد كه آثار ارزشمند اسلامي را نابود و يا غارت كردند(رضواني ،1387 :44) . پنجاه سال بعد از آن (656هـ.ق) توسط هلاكو نوادة چنگيز، بغداد به خاك و خون كشيده شد و طومار خلافت عباسي در هم پيچيد. و سپس بر حلب و موصل(660-657هـ.ق) همان بلا را آورد كه بر بغداد وارد كردهبود.گفتني است كه در طول سلطة مغول، فرستادگان سلاطين همواره ميكوشيدند با جلب نظر مغولان و همدستي با آنان، امت اسلامي را از هر سو تار و مار كنند. افزون بر اين كه مادر و همسر هلاكو و سردار بزرگش در شامات (كيتو بوقا) مسيحي بودند. اباقاخان (680-663هـ.ق) فرزند هلاكو با دختر امپراتور روم شرقي ازدواج كرد و با پاپ و سلاطين فرانسه و انگليس بر ضد مسلمين متحد شدند و به مصر و شام لشكر كشيدند.از همه بدتر (ارغون) -نوة هلاكو (690-683) به وسوسة وزير يهودياش سعدالدولة ابهري در انديشة تسخير مكه و تبديل به بت خانه افتاد و مقدمات اين دسيسه را نيز فراهم ساخت، كه خوشبختانه با بيماري ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنة بزرگ عملي نشد. (راوندي ،ج8 ،1374 :125)

در چنين زمان حساسي كه كشورهاي اسلامي در تب و تاب اين درگيريهاي ويرانگر ميسوخت و مسلمانان مورد حملة ناجوانمردانة شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تيميه مؤسس انديشه هاي وهابيت دست به نشر افكار خود زد و شكافي تازه در امت اسلامي ايجاد كرد.

روش سياسي ابن تيميه

ابن تيميه با ابداع افكاري بر خلاف عموم مسلمينــ از صدر اسلام تا زمان خودــ و تكفير آنان، سبب ايجاد اختلاف بين مسلمين شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سياسي آن عصر؛ زيرا سرزمين هاي اسلامي از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمين قرار گرفته بود. در آن زمان كه مسلمين احتياج مبرمي به اتحاد و يک پارچگي داشتند، ابن تيميه با عناد تمام شروع به نشر افكار خرافي و انحرافي خود نمود و هركسي كه با افكار او مخالفت ميكرد او را به كفر و شرک و زندقه متّهم ميساخت. بنابراين همراه با مريداني كه پيدا كرده بود، سبب ايجاد اختلاف بين مسلمين گشت. (رضواني ،همان) برخي از فتاوا و آراي ابن تيميه تحت تاثير انديشه هاي ابن حنبل:

1- تحريم نماز و دعا در كنار قبور اولياء

2- تحريم زيارت قبورمتبركه معصومين.

3- تحريم استغاثه به غير خدا.

4- تحريم برپايي مراسم ومناسک ديني مذهبي

5- نسبت دادن به جسميت به خدا

6- عملكرد ابن تيميه در مورد قرآن : در مورد قرآن كريم و تفسير آن، اعتقادات و عملكردهايي دارد كه به برخي از آن ها اشاره مي كنيم(تبار شناسي جريان وهابيت ،1389 :40):

الف) وي آيات صفات را تفسير جسماني كرده و نسبت به آياتي كه ذات خداوند را از جسمانيت منزّه ساخته بي اعتنايي كرده است كه اين روش و طريقة اهل حديث و مشبّهه و حشويه است.

ب) او معتقد است كه آيات متشابه در قرآن وجود ندراد و مدّعي است كه تمام آيات قرآن از محكمات است و تشابه، امري است نسبي، با وجود آن كه قرآن تصريح به وجود آيات متشابه در خود دارد، آنجا كه مي فرمايد:«هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ...».

ج) تفسير بخشي از آيات قرآن كريم به احاديث ضعيف السند، بلكه با اسرائيليات از احاديث، همانند تفسير آيات 189 تا 190 از سوره اعراف با قصة اسرائيلي و قبيح كه لايق شأن حضرت آدم و حوا(ع) نيست از جمله خصوصيات اوست.

د) او تفاسيري كه در بردارندة احاديث ضعيف السند و اسرائيليات بوده، ترجيح داده و بر آن اعتماد مي كند، و در مقابل تفاسير ارزشمندي را كه آراي مخالف معتقد او در تجسيم و تشبيه را نقل كرده اند، يا اين كه آراء و معتقدات شيعة دوازده امامي را ذكر كرده اند را رها مي كند، كه از قسم اوّل مي توان به تفسير طبري به نام «جامع‌البيان» اشاره كرده و از قسم دوم مي توان تفسير كشّاف را نام برد.

7- توسعه در عنوان شرک:

الف) ابن تيميه مي گويد: «بناي بر اهل قبور از اعمال مشركين است».

ب) او مي گويد: «اگر كسي بگويد از پيامبر(ص) به جهت نزديكي به خدا مي خواهم تا شفيع من در اين امور باشد، اين از كارهاي مشركان است»

ج) وي مي گويد: «اگر كسي به شخصي كه از دنيا رفته بگويد: مرا درياب، مرا كمک كن، از من شفاعت نما، مر مرا بر دشمنم پيروز گردان، و امثال اين درخواستها كه تنها خدا بر آن قادر است، اينها از اقسام شرک است.»

و در جاي ديگر مي گويد: «اگر كسي چنين گويد بايد توبه كند و گرنه كشتنش واجب است.»

8- توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوري در دين و استفاده كردن از اسلوب هاي جديد در دين را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت مي دهد:

الف) او مي گويد: «مشاهدي كه بر روي قبر صالحين و انبيا از اهل بيت و عامه بنا شده، همه از بدعت هاي حرامي است كه در دين اسلام وارد شده است»

ب) ابن تيميه در مورد برپايي مراسم جشن در اعياد و ولادت بزرگان دين مي گويد: «اعياد، شريعتي از شرايع است كه در آن بايد از دستورات متابعت نمود، نه آن كه بدعت گذاري كرد. و اين عمل همانند اعمال نصارا است كه حوادث عيسي را عيد مي گيرند.»

مباني انديشه هاي سياسي ابن تيميه

اثر سياسي اصلي ابن تيميه ، الكتاب السياسيه الشرعيه بود ، كه در سال هاي 1311-15 نوشته شد .سياست او ملهم از اين برداشت بود كه شريعت با توجه به رسالت فراگير آن ، بايد به روز باشد .ابن تيميه برخلاف اسلاف خود و شيوه امتناع شكوه آميز آنان از سياست ،كوشيد خلوص معنوي سنت حنبلي را با بكارگيري شريعت در موضوعات حكومتي ، محقق سازد .(بلک ،1386 : 249)

از نظر او هدف ، حكومت ديني مي باشد .يعني رساله ابن تيميه بر همين عنوان استوار بود و استدلال ميكنند كه خداوند علم و قلم را كه وظيفه آن رسالت و اقناع است به قدرت و شمشير كه وظيفه آن فتح و تسلط است ملحق ساخته و در نتيجه اسلام از دو دين وحياني ديگر برتر است زيرا آنها دين را بدون تلاش براي تحقق شرايط لازم براي آن يعني قدرت جهاد و منابع مالي مطرح مي سازند .به اعتقاد او سفل جهان امروز آن است كه از يک سو حاكمان فكر مي كنند مي توانند اهداف مادي را با زور ،جاه طلبي و نفع طلبي محقق سازند و از سوي ديگر دينداران مي انديشند مي توانند اهداف روحاني خود را از طريق پارسايي محض محقق كنند . بدين ترتيب آنان از مشاركت در حيات سياسي امتناع و ديگران را منع مي كنند .(بلک ، همان : 249)

ابن تيميه بر اين تاكيد داشت كه بدون قدرت دولت نمي توان يه دين عمل نمود .وظيفه دين امر به معروف و نهي از منكر ، جز با استفاده از زور و قدرت قابل تحقق نيست (بلک ، همان :250) ابن تيميه اين نكته را از منظر اسلام به اثبات رسانيد كه مطابق برداشت ما از شرع آنچه را فعاليت و مناصب سياسي مي ناميم در زمره امانت و ولايت است ،بدين ترتيب وظيفه اعاده امانت به صاحبانش به عهده مناصب سياسي است .

نكته كليدي ديگر در انديشه ابن تيميه لزوم بكارگيري عنصر خشونت و زور در يک حكومت خوب مي باشد . او تاكيد داشت كه حتي اگر مجرمي توبه كند لازم است مقامات حدود شرعي را به طور كامل بر او اجراي نمايند اين موجب انگيزه اطاعت از خداوند در او مي شود . (بلک ، همان :250)

از نظر او حاكم بايد در اجراي فرامين الهي بايد بي رحم و سنگدل باشد زيرا دين در خطر است .او بر وظيفه جهاد براي بندگي از حج هم سخت گير تر بود (بلک ،همان : 455)

در سراسر كتاب السياسيه الشرعيه مساله نياز به قدرت قاهره براي حفظ آيين برقراري نظم همچون رشته اي اساسي جريان دارد ،ابن تيميه اين سخن را از علي (ع) نقل مي كند كه مردم به امير نياز دارند چه عادل و چه فاجر و توجيه امام ظالم همان اجراي فرامين الهي است .(لمبتون ،همان :371)

شاخصه‌هاي اصلي انديشه وهابيت در افغانستان

اگر بخواهيم نفوذ وهابيت را در افغانستان بررسي كنيم، چاره‌اي جز نشانه شناسي انديشه‌هاي آنها وجود ندارد؛ چون، به سختي ميتوان، جماعتي را يافت كه به صورت علني و با آرم و نشان خود را وهابي بنامند؛ اما در اين امر نيز ترديدي نيست كه انديشه‌هاي اين فرقه، به صورتهاي مختلف، بخشي از انديشه‌ي رايج در افغانستان شده است و در مناطق زيادي نفوذ نموده است؛ ما اين نشانه ها را در موارد ذيل مي‌دانيم و معتقديم كه اين موارد، جزء شاخصه‌هاي اصلي انديشه‌ي وهابيت محسوب شده و مي‌تواند معيار نفوذ انديشه‌ي آنان در افغانستان باشد:

الف- تلاش در جهت تصاحب قدرت

ب- اجراي شريعت ادعايي

ج- برگشت به سيره سلف (بر اساس برداشت خاص خود)

د- تكفير مخالفان

انديشه و تفكر فرقه وهابيت، چهار ويژگي اصلي فوق را دارد، كه با تحليل و تفسير اين ويژگي و تطبيق رفتارهاي بعضي از جريان‌هاي مذهبي، سياسي و نظامي موجود، در افغانستان، به يک جمع بندي منتهي خواهند شد كه خود، معيار قضاوت قرار بگيرند؛ در جهت ابراز نظر و تحليل اين موضوع كه آيا در سرزمين اسلامي افغانستان، جريان افراطي و انحرافي وهابيت وجود دارد يا خير؟ اگر وجود دارد، در چه مناطقي، در ميان كدام قوم و به چه ميزاني؟

عوامل و نحوه نفوذ وهابيت در افغانستان:

در ميان تمامي علل مختلفي كه مي‌توان، براي نفوذ وهابيت، در افغانستان برشمرد، يک عامل بيش از همه نقش دارد و آن اين كه معمولاً عالمان ديني افغانستان (ديوبند)، در مدارس و دانشگاه‌هاي كشورهايي، چون: عربستان، پاكستان، يمن، هند و اندكي در مصر (الازهر) تحصيل كرده و مي‌كنند. (تمنا، 1387: 62).

عنصر شتاب دهنده‌ي ديگر ورود عناصر مبارز، تحت عنوان كمک به جهاد افغانستان، از كشورهاي عربي بود كه در سال‌هاي مياني اشغال افغانستان، از سوي اتحاد شوروي سابق، رخ داد؛ نمونه‌هاي بارز آن، تشكيل تركيب طالبان افغانستان و افراطيون سلفي مذهب عرب در افغانستان، "القاعده" به رهبري "اسامه بن لادن" بود كه بدون اينكه به لحاظ مذهبي، كوچكترين تنشي به وجود آورد، از آماده بودن فضا، براي پذيرش انديشه‌هاي وهابيت در افغانستان حكايت دارد.

از ديگر عوامل تسريع كننده‌ي نفوذ وهابيت در افغانستان، مي‌توان، از سازگاري خلق و خوي مردمان ساكن در جنوب و شرق كشور، با افراط گرايي‌هاي وهابيت نام برد. (تمنا، 1387: 62).

هم چنين سازمان اطلاعات ارتش پاكستان كه سنتزي از گرايش‌هاي اسلامگرايانه و مبتني بر عصبيت‌هاي قومي و گرايش‌هاي غربي، ارتباط بسيار نزديک با حكومت‌هاي عرب منطقه، از جمله عربستان است و از سوي ديگر، آستيني، براي دست غربيان نيز به حساب مي‌آيد. به احتمال زياد، اين سازمان، منافع پاكستان را در اين مي‌ديد كه از سويي از پولهاي گزاف و بادآورده‌ي كشورهاي عربي، به بهانه‌ي حمايت از گروههاي حامي آنها و به صورت واضح، وهابيون برخوردار شود و از سوي ديگر، از وجود اين گروهها، براي مقابله با افغانستان و هند كه با هر دو كشور، مشكل تاريخي سرزميني دارد، بهره ببرد.

به اين دليل، مي‌بينيم، در دوران جهاد افغانستان، گروههاي تندرو، فقط، در داخل افغانستان رشد نكردند؛ بلكه، خاک پاكستان، فضاي مناسبتري، براي لانه سازي آنها گرديد و ديري نپاييد كه به يكي از مراكز عمده‌ي افراط گرايي بدل گرديد.

مشابهت‌هاي طالبان و فرقه‌ي وهابيت

استحاله‌ي تدريجي فكري بعضي از اقوام ساكن در افغانستان، در انديشه‌ي وهابيگري موجب

گرديده است كه تشابهات فكري و رفتاري بسياري، ميان گروه طالبان و وهابيون به وجود آيند كه در ذيل، به برخي از آنها اشاره مي‌شود:

در قلمرو انديشه

طرز تفكر و انديشه‌ي گروه طالبان، در بسياري از موارد، با نوع انديشه‌ي فرقه‌ي وهابيت مشابهت دارد ذيلاً به چند مورد اشاره مي‌شود:

1- تصاحب قدرت

2- ادعاي اجراي شريعت

3- حكومت از آن خدا است (قادري، 1385: 64)

4- برگشت به سيره‌ي سلف (تمنا، 1387: 64)

5- تكفير مخالفان(مارزدن، 1379: 88)

تأثير وهابيت در پاكستان به عنوان يكي ديگر از بسترهاي واگرايي در جهان اسلام

يكي از فرقه‌هاي مذهبي موثر در پاكستان، فرقه‌ي وهابيت است. پس از استقلال پاكستان، چند عامل مهم در ترويج انديشه‌ي وهابي در پاكستان مؤثر افتاد، كه مهم ترين آنها روابط گسترده با عربستان بود. اين روابط از دوره‌ي حكومت «ذوالفقار علي بوتو» وارد مرحله‌ي نويني شد و در دوره‌ي ژنرال "ضياءالحق" به اوج خود رسيد. وهابيان سعودي از شهريورماه 1368، به بهانه‌ي كمك‌هاي آموزشي و انسان دوستانه به مهاجران افغان ايالت بلوچستان، مراكز متعددي تحت عنوان "مؤسسه الدعوه الاسلاميه"، "اداره الاسراء"، "مؤسسه مكه المكرمه الخيريه" و "مؤسسه مسلم" تأسيس كردند و از طريق كمك‌هاي مالي، فرهنگ ضدشيعي وهابيت و سياست‌هاي خود را تبليغ مي‌كردند. وهابيون همچنين، به شيوه هايي مثل توزيع كتاب، جلسات سخنراني، فيلم، نوار و عكس، به آوارگان و مهاجران سني مذهب مقيم ايالت آموزش مي‌دادند. وهابيان از اين راه در پاكستان به ترويج افكار و انديشه‌هاي "محمدبن عبدالوهاب" مي‌پرداختند. از مهم ترين اصول مذهب وهابيون، تفكير هر مسلماني است كه با عقيده‌ي

آنان هم رأي نباشد. احزاب و گروه‌هاي زيادي در پاكستان وجود دارند كه طرفدار وهابيت هستند و عربستان سعودي نيز كمك‌هاي مالي زيادي به اين احزاب مي‌كند.(اسماعيلي و ديگران ،همان :95)

حزب جماعت اسلامي، جمعيت اهل حديث، جمعيت علماي اسلام، حركت المجاهدين كشمير، حزب جماعت اسلامي كشمير و سپاه صحابه از جمله اين احزاب هستند.

در سال 2004، بنياد گرايان اهل تسنن، از طريق ارتباط برقرار كردن با برخي از سازمان‌هاي شبه نظامي مانند "سپاه صحابه" پاكستان، دست به قتل‌هاي هدفمند زدند، اين قتل ها مسلمانان شيعه، مسيحيان، احمديان و ديگر اقليت‌هاي ديني را در بر مي‌گرفت.

به گفته‌ي "ايجاز الحق" فرزند ضياء الحق، كه قبلاً وزير امور مذهبي پاكستان بوده است، از كل مدارس مذهبي موجود در پاكستان، 8000 مدرسه زير نظر سازمان‌هاي ديوبندي، 1800 مدرسه زيرنظر سازمان‌هاي بريلوي، 400 مدرسه زيرنظر سازمان‌هاي اهل حديث، 382 مدرسه زيرنظر سازمان‌هاي شيعه و 1200 مدرسه زيرنظر جماعت اسلامي پاكستان فعاليت مي‌كنند.(اسماعيلي و ديگران ،همان)

كاركرد اصلي بخشي ازاين مدارس، آموزش نيروهاي تندرو اسلام گرا است و به دانش آموزان و دانشجويان (طالبان) عمدتاً آموزش‌هاي مذهبي داده مي‌شود، ولي ديگر علوم و حتي رايانه نيز تدريس مي‌شود. در مدارس مذهبي پاكستان كه تحت كنترل سازمان‌هاي بنيادگراي افراطي است، زبان رسمي، زبان عربي است و مفاد آموزشي مدارس نيز كاملاً مذهبي است. اين دسته از مدارس داراي شعبه‌هاي فرعي هستند كه در آن نيروهاي اسلام‌گرا آموزش نظامي نيز مي‌بينند.

مدارس مذهبي بنيادگراي افراطي عمدتاً محصول پس از دهه 1980 هستند. چهار عامل اساسي در رشد مدارس مذهبي در پاكستان نقش داشته اند. كه از آن جمله مي‌توان به قدرت يافتن ژنرال ضياء الحق، بحران كشمير، بحران افغانستان و انقلاب اسلامي ايران اشاره كرد. در حقيقت، فرقه‌هاي وهابي و ديوبندي به منظور گسترش انديشه‌هاي خود در ميان مردم، به ويژه جوانان دست به ايجاد مدارس مذهبي زدند و براي توسعه هرچه بيشتر اين مراكز تلاش كردند، به طوري كه در حال حاضر حدود 10 هزار مدرسه ديني در سرتاسر پاكستان وجود دارد، كه گفته مي‌شود احساسات فرقه گرايي را در ميان طلاب خويش تقويت مي‌كنند. اين مراكز- به ظاهر آموزشي- توسط اعضاي احزاب مذهبي و به منظور جذب نيروهاي جوان براي جهاد در افغانستان و ساير كشورها به كار گرفته مي‌شدند.

در مناطق قبيله‌اي پاكستان نيز از مدارس مذهبي براي اهدافي غير از آموزش و پرورش مثل ذخيره كردن جيره‌هاي سرقت شده از سازمان‌هاي غيردولتي و انبار اسلحه، استفاده مي‌شود. بنابراين،

مدارس مذهبي پاكستان به عنوان موتور رشد و حركت پرشتاب وهابي گري، به ويژه در شكل طالبانيسم آن در منطقه محسوب مي‌شود. در هيچ جاي دنيا بستري مساعدتر از پاكستان براي رشد مدارس مذهبي و ترويج نامحدود و كنترل انديشه‌هاي راديكال وجود ندارد. در اين كشور مدارس اكنون چنان عمق اجتماعي پيدا كرده اند كه شايد بتوان گفت با وضعيت موجود، هيچ شانسي براي برخورد جدي و كنترل آنها براي دولت پاكستان وجود نداشته باشد.

نتيجه گيري و ارئه پيشنهادات

وحدت اسلامي، مقوله‌اي بسيار جدي در عصر حاضر به شمار مي‌رود. اگرچه موضوع همگرايي اسلامي و به تعبيري وحدت اسلامي از صدر اسلام مطرح بوده، ليكن در يكي- دو قرن اخير با حضور قدرت‌هاي خارجي در محدوده كشورهاي اسلامي، مفهوم روشن تري يافته است. حوزه‌ي تفكر ديني، آنچنان گسترده است كه مسلمانان بايد با هر سليقه و نگرشي همديگر را پذيرا بوده، نسبت به هم مهربان و دلسوز باشند. توجه رهبران ديني به اين مقوله همان چيزي است كه باعث همگرايي و وحدت مي‌باشد با استناد به آموزه‌هاي قرآن كريم و سنت نبوي، نكات ذيل راهكار عملي به منظر تشنج زدايي و حفظ بنيان‌هاي وحدت اسلامي مسوب مي‌شود:

1- عدم سب: قرآن كريم در سوره انعام آيه 108 حتي دشنام دادن به سران كفر و نفاق را هم منع مي‌فرمايد. متأسفانه آنچه كه در دوره اموي رخ داد، حرمت شكني توسط تفرقه افكنان بود تا ايتكه عمربن عبدالعزيز به طور جدي از سبّ حضرت علي (ع) ممانعت به عمل آورد.

2- تهمت زدايي: نويسندگان منتسب به شيعه و يا سني هريک به قصد خدمت به مذهب و يا به نيت تشديد تفرقه، كتاب هايي منتشر مي‌نمايد كه اساساً يک حركت ضد ارزشي به شمار مي‌رود.

3- برائت از تندروها: يكي از سدهاي اساسي وحدت و همگرايي، همانا تندروهاي هريک از دو مذهب مذكور است. هر گروهي كه به نام مذهب دچار جنايت‌هاي وحشتناک غيرانساني مي‌شود، پيرو واقعي آن مذهب به شمار نمي رود. يكي از مصداق‌هاي افراط گرايي؛ منش ها و شيوه‌هاي طالبانيستي و اباحه خون ساير مسلمانان است.

4- بازخواني متون: جهت استقرار همگرايي بين فرق اسلامي، لازم است متون كلاسيک دوباره بازخواني شود. آنگاه به جاي تكيه بر مفترقات مكتوب در متون كهن، موارد اتفاق فريقين اشاعه پيدا كند.

اين بازخواني به ويژه در كتاب‌هاي تاريخي مرتبط با عصر خلفاي راشدين، شروح مختلف كتاب‌هاي فقهي كه در دوره‌هاي تاريخي مختلف نگارش يافته، مهم به نظر مي‌رسد.

5- نفي اقتدار تندروها: يكي از نمادهي اين موضوع، موضع گيري‌هاي تند طالبان و القاعده ، داعش و... صدور فتواي حرمت جان و مال مسلمانان شيعه از مصاديق تلخ اقتدار تندروها است. صدور فتاوي متضاد علماي فريقين در قرون گذشته بين شيباني ها و صفويه از شواهد تلخ تاريخي به شمار مي‌رود.

6- اقتدار يابي: مسلمانان در عصر تكنولوژي بايد نمونه‌اي مقتدر و توانمند از لحاظ علمي، توليد علم و تبديل آن به ثروت و فناوري باشند. آن نكته‌اي كه در كلام رهبر معظم انقلاب، به جنبش نرم افزايش تعبير شده است.

7- وحدت عملي: وحدت عملي بايد از حيطه‌ي سخن و شعار فراتر رفته، نمادهاي واقعي آن در زندگي مسلمانان هويدا گردد. در اين صورت مي‌توان اميدوار بود كه وحدت اسلامي، مفهوم‌هاي واقعي خود را يافته و در بين اقشار مختلف جامعه رسوخ پيدا خواهد كرد. صدور فتواي امام خميني (ره) در خصوص انجام مناسب براي شيعيان، مطابق شيوه‌هاي مرسوم در بين اهل سنت و جماعت، ناشي از همان نگرش وحدت گرايانه بوده است.

آنچه مسلم است وهابيت در ذات خود نافي تمامي اصول وحدت گرايانه در تفكر اسلامي است. وهابيت با خود بر حق پنداري و رويه‌ي راديكال و خشن و غيرانساني كه نسبت به پيروان ساير مذاهب در پيش گرفته است، مصداق روشني از تفرقه افكني در جهان اسلام محسوب مي‌شود.

وهابيت در كشورهاي منطقه بيش از آنكه از دل مذهب برآمده باشد ناشي از تحولات منطقه‌اي پيراموني كشورها و نحوه‌ي مواجهه‌ي دولت با آنها بوده است. مذهب في نفسه مولد خشونت نيست و نمي توان با استناد به گزاره‌هاي متني آن، در پي پاسخي روشن است به اين پرسش بود كه چرا افراط گرايي و خشونت طلبي در كشورهاي مسلماني چون پاكستان و افغانستان ،سوريه و عراق به وجود آمده و گسترش يافته است.

فهرست منابع

-ديناني ،غلامحسين ،1389 ،ماجراي فكر فلسفي در جهان اسلام ،تهران ، انتشارات طرح نو ،چ 5

لمبتون ،ان .كي.اس ،1389 ،دولت و حكومت در اسلام ،ترجمه دكتر محمد مهدي فقيهي ،تهران ،انتشلرات شغيعي ،چ 4

بلک ، آنتوني ،1386 ،تاريخ انديشه سياسي در اسلام ، ترجمه محمد حسين وقار ،تهران ،انتشارات اطلاعات ،چ 5

حنا الفاخوري ،خليل جور ،1390 ، تاريخ فلسفه در جهان اسلام ،ترجمه عبدالمحمد آيتي ،تهران ،شركت انتشارات علمي و فرهنگي ،چ 9

جعفريان ،رسول ،1379 ، تحليلي از تحولات فكري و سياسي اسلام بعد از رسول اكرم ،قم مركز فرهنگي دفتر نمايندگي رهبري در دانشگاهها

رضواني ، علي اصغر ،1384 ، فتنه وهابيت ،قم ، انتشارات مسجد جمكران ، چ2

تمنا ،قرامرز ،1387 ، سياست خارجه آمريكا در افغانستان ،تهران ،پژوهشكده مطالعات راهبردي

تبارشناسي جريان وهابيت ،1393دفتر تبليغات اسلامي حوزه ،قم

راوندي ،مرتضي ،1374 ، تاريخ اجتماعي ايران ،ج 8 ، انتشارات طهوري ،تهران

بررسي موانع فكري و ريشه هاي تاريخي وهابيت و نقش آن در تعارضات كنوني جهان اسلام مطالعه موردي افغانستان ،پاكستان ،علي محمد اسمعيلي ،1392 ، دانشگاه آزاد اسلامي واحد تهران مركزي